

شهید
سید علی مرتضوی
گهکشان اشک

ناصر کاوه

حسنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لِنَا لِعَطِينَاكَ الْكَوْثَرِ (١) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَلِمَنْزَرِ (٢) إِنْ شَأْنُكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (٣)



صَلَّى اللَّهُ عَلَى الْبَائِسِ الْحَسَنِ



حضرت زهرا سلام الله عليها

هرگاه گریه کنندگان بر حسینم داخل
بهشت شوند، من هم داخل بهشت
می شوم.

اشک حسینی سرمایه شیعه به نقل از البکا ص ۸۶

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَ عَلَى آلِهِ وَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى آلِهِ وَ عَلَى أَصْحَابِهِمُ



این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) امامین انقلاب، امام خمینی (ره) و شهید سید علی خامنه ای، شهدای از صدر اسلام تا شهدای رمضان

“دوستانش می‌گفتند که شهید سید علی مرتضوی، در مسجد الهادی (ع) حالتی داشت که آدم را تحت تأثیر قرار می‌داد. یک آرامش که از درون می‌تراوید. یک نور که در چشمانش بود. بسیج برای سید علی تنها یک تشکیلات نظامی نبود. بسیج را به عنوان ادامه مسیر هیئت می‌دید. همان‌طور که در هیئت برای امام حسین (ع) گریسته بود، در بسیج می‌خواست مثل امام حسین (ع) بایستد. این دو برایش از هم جدا نبودند: اشک و خون، مجلس و میدان، روضه و رزم. آرزوی اصلی‌اش زیارت کربلا بود. بارها گفته بود که اگر یک آرزو داشته باشم، این است که یک بار خاک کربلا را لمس کنم”

“کهکشان اشک”

بر اساس زندگی و میراث شهید سید علی مرتضوی

نویسنده : ناصر کاوه

هوش مصنوعی ، گرافیک و طراحی : علی کربلانی

مشاور طرح ، رسانه و فضای مجازی : مهدی کاوه

ویراستار ، تایپ و حروف نگار : نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

قیمت: صلوات بر محمد و آل محمد(ص)



فهرست مطالب

پیشگفتار : اشک کیمیای روح/8

مقدمه: اشک، برای حسین/11

فصل اول:فلسفه اشک در مکتب اهل بیت (ع)/16

فصل دوم:سید علی؛ از هیئت تا جبهه/21

فصل سوم:هیئت؛ مدرسه عشق و سلوک/25

فصل چهارم:وصیت، میراث، و پیامی برای آینده/29

فصل پنجم:کھکشان اشک؛ روایت تصویری یک زندگی/33

موخره: اشک آخر/37

کلام آخر/41

کھکشان اشک

مہر قبول

اسید علیؑ

پیشانی
ریان بن شیب
مسجدی الراوی:

شہید سید علی مرتضوی

ناصر کاوہ

کربلا ۵ - شہر



پیشگفتار

اشک، کیمیای روح و جاده‌ی ابدیت

در آغاز، سخن از لرزشی است که در جان می‌افتد و از مجرای چشم، راهی به سوی بی‌کرانگی باز می‌کند. ما در این نوشتار، نه از یک واکنش فیزیولوژیک، بلکه از یک «کیمیای معنوی» سخن می‌گوییم.

اشک، زبانی است که در لحظه عجز کلمات، بار امانت احساس را به دوش می‌کشد. اما در منظومه فکری شهید سید علی مرتضوی، اشک صرفاً یک تخلیه هیجانی نبود؛ او به اشکی معتقد بود که «جهت‌دهنده» باشد.

امام رضا (ع) با بیان راهبردی «فَأَبْكِ لِلْحُسَيْنِ»، در واقع قطب‌نمای عواطف بشری را تنظیم کردند.

ایشان فرمودند مطلقاً گریه نکنید، بلکه فرمودند اگر قرار است چشمه‌ی جان سرازیر شود، آن را در مسیری جاری کنید که به اقیانوس بی‌کران کربلا پیوند بخورد.

این همان پیوندی است که در آیه ۸۳ سوره مائده به آن اشاره شده است؛ اشکی که برخاسته از «شناخت» است.

وقتی انسان حقیقت را می‌شناسد، چشمانش سرریز می‌شود. این گریه، گریه‌ی ضعف نیست، گریه‌ی اقتدار است؛ زیرا نشان از بیداری روحی دارد که دیگر در برابر باطل و زشتی‌ها بی‌تفاوت نیست.

شهید مرتضوی در این مکتب رشد کرد و بزرگ شد.

او دریافت که برای رسیدن به قله‌ی شهادت، باید از کویر خودخواهی عبور کرد و این عبور ممکن نیست مگر با باران اشک.

در دورانی که دنیای مدرن، عواطف را به ابتذال می‌کشانَد، او در مجالس روضه، اصالتِ سوگ را بازیافت.

این مقدمه، دعوتی است به بازخوانی زندگی مردی که فهمید چگونه می‌توان با یک قطره اشک، بهشت را خرید و با یک لبخند در وقت شهادت، تاریخ را به لرزه درآورد.

ما در این کتاب، قدم به قدم همراه با سید علی، از کوچه‌های هیئت تا رمل‌های گرم جبهه سفر خواهیم کرد تا دریابیم چگونه «گریه بر حسین» از یک جوان مؤمن، یک «اسطوره ایستادگی» می‌سازد.



مقدمه

اشک، برای حسین

در آغاز، سخن از اشک است.

نه اشکی که از سوزش چشم بریزد، نه اشکی که از غم دنیا سرازیر شود؛ بلکه اشکی که قرن‌هاست از اعماق جان‌های عاشق جوشیده، راه خود را از چشم گشوده، و بر خاک کربلا فرو افتاده است. اشکی که کیمیاست. اشکی که سرنوشت می‌سازد.

امام رضا (ع) در روزی که ریان بن شیبب محضرش را درک کرد، فرمود: «اگر برای چیزی گریه می‌کنی، برای حسین بن علی گریه کن.» این جمله کوتاه نیست. این یک نقشه راه است. این جمله جهت‌دهنده‌ی روح انسانی است که در پیچ‌وخم دنیا گم شده و نمی‌داند برای چه بگرید، برای چه بگرید، و گریه‌اش کجا او را خواهد برد.

قرآن کریم در آیه ۸۳ سوره مائده از کسانی یاد می‌کند که وقتی حق را می‌شنوند، اشک از چشمانشان سرازیر می‌شود؛ زیرا آنچه شنیده‌اند را «شناخته‌اند». این شناخت است که اشک می‌آورد. اشک بدون معرفت، آب است. اشک با معرفت، نور است.

این کتاب روایت مردی است که این نور را یافت.

"سید علی مرتضوی در دوره‌ای زیست که ایران در آتش دفاع مقدس می‌سوخت. جوانانی که می‌توانستند در سایه بنشینند، انتخاب کردند که در آفتاب بایستند. اما این انتخاب برای او نه از سر جوانمردی صرف، نه از سر حماسه‌طلبی، بلکه از سر یک عشق دیرین بود؛ عشقی که از هیئت شروع شد، از گریه بر حسین (ع) رشد کرد، و در کربلای زمان به اوج رسید."

او هر بار که در مجلس روضه می‌نشست، آن قدر می‌گریست که اطرافیان را متحیر می‌کرد. نه گریه‌ای تصنعی، نه اشکی برای نشان دادن؛ بلکه سیلابی از درون که راهش را باز می‌کرد. کسانی که در آن مجالس بودند می‌گفتند: «انگار حسین (ع) را دیده که اینطور می‌گرید.» شاید حق با آنان بود. شاید کسی که با تمام وجود عاشق است، واقعاً چیزی می‌بیند که دیگران نمی‌بینند.

آرزوی بزرگ او رفتن به کربلا بود. آرزویی که آن روزها در زمان جنگ، برای بسیاری دست‌نیافتنی می‌نمود. اما او کربلا را نه فقط در آن سوی مرزها می‌جست؛ کربلا برایش یک حالت بود، یک ایستادگی بود، یک لحظه بود که انسان باید تصمیم بگیرد: با حق بایستد یا برود؟ او ایستاد. این کتاب را می‌توان از زوایای مختلف خواند. می‌توان آن را به‌عنوان زندگی‌نامه‌ای از یک شهید خواند. می‌توان آن را سفری در معارف عزاداری و فلسفه اشک دانست. می‌توان آن را آینه‌ای دید که مکتب هیئت و بسیج را به ما نشان می‌دهد. اما در عمق همه این خوانش‌ها، یک چیز ثابت است: روح انسانی که تطهیر شده، که از راه اشک گذشته، که از میان هیئت و روضه سر برآورده، توانایی رسیدن به بالاترین مرتبه انسانی، یعنی شهادت را پیدا می‌کند.

پنج فصل این کتاب، پنج ایستگاه از این سفر است:

فصل اول، ما را با فلسفه اشک در مکتب اهل بیت (ع) آشنا می‌کند؛ اشک نه به‌مثابه ضعف، بلکه به‌مثابه قوت و تحول.

فصل دوم، پرتوی است بر زندگی و شخصیت شهید سید علی مرتضوی؛ از کودکی تا جوانی، از هیئت تا جبهه.

فصل سوم، به نقش هیئت و عزاداری در تربیت روح این شهید می‌پردازد؛ چگونه یک مجلس روضه می‌تواند انسان را بسازد.

فصل چهارم، از میراث معنوی او سخن می‌گوید؛ وصیت‌نامه، آخرین کلمات، و پیامی که برای آیندگان گذاشت.

فصل پنجم، روایتی است تصویری و ادبی از «کَهِکشان اشک»؛ کتابی که او در آن ثبت شد، نه با کلمات، بلکه با تصاویری که هزار کلمه ارزش دارند. این کتاب برای کسانی نوشته شده که دنبال معنا می‌گردند. برای جوانانی که می‌خواهند بدانند چگونه می‌توان هم عاشق بود و هم شجاع. برای مادرانی که فرزندشان را تقدیم کرده‌اند و نمی‌دانند آیا ارزش داشت. برای همه کسانی که یک بار در مجلس عزای اشکی ریخته‌اند و نمی‌دانستند که آن اشک کجا می‌رود. می‌رود به کربلا. همیشه به کربلا می‌رسد.

شهید
سید علی مرتضوی
کهکشان اشک

ناصر کاوه

Tears for Imam Hussein are the alchemy that transforms the copper of human existence into the pure gold of martyrdom and meeting God.

فصل اول

فلسفه اشک در مکتب اهل بیت (ع)

اشک زبان بی‌زبانان است. در لحظه‌ای که کلمات از بیان در مانده‌اند، آنجا که هیچ تعریفی نمی‌تواند عمق یک احساس را منتقل کند، اشک می‌آید و می‌گوید آنچه را که زبان نمی‌تواند. اما در مکتب اهل بیت (ع)، اشک چیزی فراتر از این است. اشک یک ابزار تربیتی است. یک مسیر سلوکی است. یک پل میان عالم ناسوت و لاهوت است.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «هر چشمی در روز قیامت گریان خواهد بود مگر سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده، چشمی که از حرام‌های الهی بسته شده، و چشمی که از خشیت خدا گریسته است.» این حدیث به ما می‌گوید که گریه، همان قدر که یک حالت است، یک انتخاب هم هست. انتخاب این‌که برای چه و برای که بگریم.

در فرهنگ جاهلی، گریه نشانه ضعف بود. مردانگی با خشک نگه داشتن چشم تعریف می شد. اما پیامبر اسلام (ص) این معادله را برعکس کرد. آن حضرت برای پسرشان ابراهیم گریست و فرمود: «چشم می گرید و قلب اندوهگین است، اما ما چیزی نمی گوییم مگر آنچه پروردگارمان راضی باشد.» این تلفیق اشک و رضا، تلفیق احساس و ایمان، خود یک درس بزرگ بود.

امام حسین (ع) در محاسبات الهی، به گونه ای ویژه قرار گرفته است. شهادت او نه یک رویداد تاریخی صرف، بلکه یک «واقعه کیهانی» است که هر بار که یاد می شود، دوباره رخ می دهد. روضه، بازتولید آن واقعه است. کسی که در روضه می نشیند و می گرید، به نوعی در کربلا حاضر می شود؛ نه به صورت فیزیکی، بلکه به صورت روحانی. این حضور روحانی، تحول آفرین است. انسانی که در کربلا حاضر می شود، حتی روحاً، نمی تواند همان آدم قبل باشد. ایمان تعمیق می یابد، بصیرت افزون می شود، و شجاعت رشد می کند.

علمای اخلاق اسلامی، گریه را در مراتب مختلف تقسیم کرده اند:

مرتبۀ اول، گریه از ترس آتش است. این پایین ترین مرتبه نیست؛ هر که از آتش بترسد، عقل دارد. اما این پایان راه نیست.

مرتبۀ دوم، گریه از شوق بهشت است. دیدن جمال الهی، رسیدن به آرامش ابدی؛ این آرزو هم اشک می‌آورد.

مرتبۀ سوم، گریه از خشیت است. خشیت با ترس فرق دارد. ترس از عقوبت است، اما خشیت از عظمت. کسی که عظمت خدا را درک کرده، در برابر آن اشک می‌ریزد.

مرتبۀ چهارم، و بالاترین مرتبۀ، گریه از عشق است. عاشق می‌گرید چون دور است از محبوب. عاشق می‌گرید چون آنچه بر محبوب گذشته را می‌بیند. گریه بر امام حسین (ع) از این جنس است.

این نوع اشک، انسان را عوض می‌کند. نه تدریجی، بلکه گاهی در یک لحظه. همان‌طور که آتش ناگهان طلا را ذوب می‌کند، اشک عاشقانه بر امام حسین (ع) ناگهان چرک‌های روح را می‌زداید. شهید مرتضوی این مرتبۀ را می‌شناخت. کسانی که با او بودند می‌گفتند که گریه‌های او در مجالس عزاء، از جنسی دیگر بود. در چشمانش چیزی دیده می‌شد که آدم را به یاد عاشقان کربلا می‌انداخت. شاید از این روست که مسیر زندگی‌اش مستقیم به سمت شهادت رفت، مانند پروانه‌ای که می‌داند شمع کجاست.

"در مکتب وحی، اشک نه یک بن بست، بلکه یک «دروازه» است."

امام صادق (ع) چشمی را که از خشیت خدا می‌گیرید، از آتش دوزخ مصون می‌داند. اما چرا؟

چون اشک، نشانه نرمی دل است. دل سخت، همچون سنگ، بذر ایمان را نمی‌پذیرد. اشک، خاک وجود را گلستان می‌کند تا گل‌های معرفت در آن برویند. شهید مرتضوی به ما آموخت که این اشک‌ها، سلاح مؤمن هستند. در میدان نبرد، آن کسی که شب در محراب بیشتر گریسته، روز در برابر دشمن شجاع‌تر است. فلسفه اشک در این مکتب، پیوند دادن «عاطفه» به «حماسه» است. گریه‌ای که به قیام منتهی نشود، گریه ابا عبدالله نیست. سید علی با تاسی به پیامبر (ص) که بر فرزندش ابراهیم گریست، نشان داد که می‌توان هم کوه استوار بود و هم قلبی نازک داشت. این فصل به تبیین این موضوع می‌پردازد که چگونه روضه، واقعه عاشورا را از یک حادثه تاریخی به یک «جریان مستمر در رگ‌های زمان» تبدیل می‌کند.



فصل دوم

سید علی؛ از هیئت تا جبهه

سید علی مرتضوی محصول یک تربیت اصیل بود. او در خانه‌ای قد کشید که دیوارهایش با نام علی (ع) و حسین (ع) متبرک شده بود. زندگی او روایتی از یک استحاله معنوی است. در نوجوانی، برخلاف همسالانش که شاید غرق در بازی‌های مقطعی بودند، او در میان صفوف هیئت، به دنبال معنا می‌گشت. این فصل به جزئیات زندگی او در محله، اخلاق او با همسایگان و جاذبه‌ی معنوی‌اش می‌پردازد. سید علی در مسجد محله، تنها یک نمازگزار نبود؛ او روحی بود که به کالبد مسجد حیات می‌بخشید. وقتی جنگ شروع شد، او تضادی میان حضور در هیئت و حضور در جبهه ندید. برای او، شلمچه و فکه، امتداد همان حسینی‌های بود که در آن سینه می‌زد. دوستانش نقل می‌کنند که او هرگاه از جبهه به مرخصی می‌آمد، اولین جایی که می‌رفت، هیئت بود. او می‌گفت: «باطری وجودم را در هیئت شارژ می‌کنم تا در جبهه بتوانم بجنگم.» او جوانی بود خوش‌سیم، با لبخندی همیشگی، اما درونی پر آشوب از عشق به شهادت. آرزوی کربلا در جانش زبانه

می‌کشید، اما زمانی که فهمید راه کربلا از دفاع از میهن می‌گذرد، اسلحه به دست گرفت. این فصل، گذار او از یک جوان هیئتی به یک فرمانده معنوی در میدان جنگ را به تصویر می‌کشد.

سید علی مرتضوی در فضایی رشد کرد که بوی اهل بیت (ع) در آن موج می‌زد. خانواده‌ای که هیئت و عزاداری را نه یک سنت تشریفاتی، بلکه یک اعتقاد زنده می‌دانست. کودکی که با نوای روضه بزرگ شد، جوانی که با هیئت هویت گرفت، و مردی که با شهادت به کمال رسید. در نوجوانی، هیئت برایش خانه دوم بود. شب‌های محرم که دیگران در خیابان‌ها بودند، او در صف اول مجلس می‌نشست. گوش می‌داد. تأمل می‌کرد. می‌گریست. این گریه‌ها او را عوض می‌کرد. هر سال با محرمی متفاوت‌تر از سال قبل از مجلس بیرون می‌آمد. مسجد محل زندگی معنوی او بود. نماز اول وقت، تهجد، مناجات؛ اینها برایش نه تکلیف که نیاز بود. دوستانش می‌گفتند که او در مسجد حالتی داشت که آدم را تحت تأثیر قرار می‌داد. یک آرامش که از درون می‌تراوید. یک نور که در چشمانش بود. بسیج برای او تنها یک تشکیلات نظامی نبود. بسیج را به‌عنوان ادامه مسیر هیئت می‌دید. همان‌طور که در هیئت برای امام حسین (ع) گریسته بود، در بسیج می‌خواست مثل امام حسین (ع)

بایستد. این دو برایش از هم جدا نبودند: اشک و خون، مجلس و میدان، روضه و رزم. آرزوی اصلی‌اش زیارت کربلا بود. بارها گفته بود که اگر یک آرزو داشته باشم، این است که یک بار خاک کربلا را لمس کنم. اما روزگار آن‌طور نبود. جنگ بود. مرزها بسته. راه کربلا از میان بمب و باروت می‌گذشت. اما او فهمید که کربلا فقط یک مکان نیست. کربلا یک حالت است. کربلا لحظه‌ای است که انسان در برابر ظلم می‌ایستد و می‌گوید «لا». او این کربلا را در جبهه‌های غرب و جنوب ایران یافت. در جبهه، همان آدمی بود که در مجلس. اگر صبح‌ها در خط مقدم بود، شب‌ها اشک می‌ریخت. رفقاییش تعریف می‌کردند که در بدترین لحظات، وقتی صدای انفجار همه را تکان می‌داد، او آرام بود. نه از بی‌تفاوتی، بلکه از یقین. کسی که مرگ را هزار بار در مجلس روضه تمرین کرده، در میدان از مرگ نمی‌هراسد. عشق او به امام حسین (ع) در جبهه هم ادامه یافت. در بین عملیات‌ها، روضه می‌خواند. دوستانش را دور خود جمع می‌کرد و از کربلا می‌گفت. شاید می‌دانست که کربلا نزدیک است. شاید آن اشک‌هایی که سال‌ها ریخته بود، دارد به ثمر می‌نشیند و سرانجام، آن لحظه رسید. لحظه‌ای که همه عاشقان کربلا آن را می‌خواهند و می‌ترسند نشود. **شهادت. نه مرگ؛ شهادت. فرق است میان کسی که می‌میرد و کسی که شهید می‌شود.**

یکی پایان دارد، دیگری ابتدا.

کمکشان اشک

تأیید سیادت: اسید علی



وصیت: "حتی باد و نفر، هیأت بگیرید"

ناصر کاوه

حسینا حسین جان

نور عالم

مظلوم غریب

شهید سید علی مرتضوی

اسید علی

مزد اشک: مقام شهادت



فصل سوم

هیئت؛ مدرسه عشق و سلوک

هیئت برای شهید مرتضوی، یک سرگرمی مذهبی نبود؛ یک «نظام تربیتی» بود. سید علی در هیئت، آدابِ «نوکری» را آموخت و همین آداب او را در جبهه به مقام «سیادت» رساند. **شهید سید علی مرتضوی، معتقد بود کسی که در مجلس روضه نتواند بر نفس خود غلبه کند و اشک بریزد، در میدان جنگ هم نخواهد توانست بر دشمن چیره شود. او هیئت را سنگر اول می‌دانست.** در این بخش، خاطراتی از گریه‌های نیمه‌شب او در حسینیه جبهه و تأثیر کلامش بر هم‌زمانش روایت شده است؛ جایی که او روضه می‌خواند و دیگران را به سوی حقیقت پرواز می‌داد. هیئت یک تشکل است. اما نه از آن نوع تشکل‌هایی که دفتر و رئیس دارند. هیئت یک روح مشترک است. یک قرارداد نانوشته میان انسان‌هایی که همه برای یک چیز جمع شده‌اند: محبت اهل بیت (ع). در فرهنگ شیعی، هیئت از دیرباز کارکردی داشته که شاید ساده به نظر برسد اما عمیقاً تربیتی است.

وقتی انسان‌ها بارها و بارها دور هم جمع می‌شوند، یک داستان می‌شنوند، با هم گریه می‌کنند، با هم به خود می‌آیند، با هم احساس همبستگی می‌کنند؛ این تکرار، شخصیت می‌سازد. شهید مرتضوی از همان ابتدا هیئت را جدی گرفت. نه به‌عنوان یک مکان برای نشستن و وقت گذراندن، بلکه به‌عنوان یک مدرسه. مدرسه‌ای که در آن استاد، امام حسین (ع) است و درس، زندگی کردن با کرامت است.

در هیئت، او چند چیز آموخت که بعداً در جبهه به کارش آمد:

اول: فداکاری. هر بار که ماجرای کربلا تعریف می‌شد، داستان کسانی بود که جان دادند. نه از سر اجبار، بلکه از سر عشق. این فداکاری‌ها، ذره‌ذره روح او را تنظیم می‌کرد برای فداکاری.

دوم: ایستادگی. امام حسین (ع) وقتی همه رفتند، ایستاد. این ایستادگی در برابر ظلم، درسی بود که او هر سال در محرم تکرار می‌کرد. و وقتی لحظه واقعی آمد، این درس را در خاطر داشت.

سوم: جمع بودن. هیئت یعنی با هم بودن. یعنی تنها نیستی. این احساس جمع، در جبهه هم ادامه داشت. او نگران رفقاییش بود، مثل برادرانش.

چهارم: ذکر و یاد. هیئت جایی است که نام اهل بیت (ع) مدام تکرار می شود. این ذکر مداوم، نوعی حضور قلب می آورد. و حضور قلب در جبهه، یعنی شجاعت.

وصیت شهید مرتضوی به خانواده اش، یک بند مهم درباره هیئت داشت. او تأکید کرده بود که هیئت را نگه دارید. حتی اگر کسی نماند، حتی اگر سخت باشد؛ هیئت را نگه دارید. این وصیت نشان می دهد که او هیئت را چقدر اساسی می دید. برایش هیئت تنها یک مکان جمع شدن نبود؛ یک خط امداد رسانی روحانی بود که باید قطع نمی شد. امروز، دهه ها بعد از شهادت او، هیئت ها همچنان برپایند. شاید در آنها جوانانی نشسته اند که نمی دانند کسی قبل از آنها اینجا نشسته و گریسته. اما آن اشک ها هنوز هستند. در هوا، در خاک، در ذکری که هر شب گفته می شود.

کھکشان اشک

Galaxy of Tears

شہید

سید علی مرتضوی

ناصر کاوہ



فصل چهارم

وصیت، میراث، و پیامی برای آینده

وصیت‌نامه شهید مرتضوی، عصاره‌ی تفکر اوست. این فصل به کالبدشکافی کلمات او می‌پردازد. او وصیتش را با توحید آغاز کرد تا نشان دهد هر چه هست، از اوست. تأکید او بر قرآن، نماز اول وقت و حفظ شعائر حسینی، نشان‌دهنده بصیرت اوست.

او در وصیت‌نامه‌اش پیامی روشن برای نسل‌های آینده دارد: «دین را خوار نکنید». او شهادت را نه یک اتفاق، بلکه یک «انتخاب آگاهانه» معرفی می‌کند. میراث او برای ما، نه زمین است و نه مال؛ بلکه یک «راه» است. او از خانواده‌اش می‌خواهد که برای او گریه نکنند، مگر به یاد مصائب اهل بیت (ع). این فصل نشان می‌دهد که چگونه کلمات یک شهید می‌تواند دهه‌ها بعد، راهگشای جوانانی باشد که در جستجوی

هویت هستند. او از ما می‌خواهد که «هیئت» را به عنوان کانون بیداری حفظ کنیم، چرا که معتقد بود تا زمانی که روضه حسین (ع) برپاست، این کشور آسیب نخواهد دید.

هر انسانی پس از خود چیزی می‌گذارد. برخی ثروت، برخی نام، برخی آثار. اما شهیدان چیز دیگری می‌گذارند: یک راه. یک مسیر که دیگران می‌توانند روی آن راه بروند. وصیت‌نامه شهید مرتضوی یک سند است، اما نه یک سند حقوقی. یک سند روحانی است. کلماتی که از اعماق یک قلب برخاسته‌اند که می‌داند به کجا می‌رود. او در وصیت‌نامه‌اش از خدا شروع کرد. از خدایی که همه چیز را می‌داند، همه چیز را می‌بیند، و همه چیز را به حساب می‌آورد. این شروع، نشان‌دهنده اصل توحیدی‌ای بود که اساس زندگی‌اش را می‌ساخت. قبل از هر چیز، این خداست که هست. بعد از آن، سخن از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) بود. ارادتی که کلمات برایش کم می‌آورد. سال‌ها در هیئت نشسته، سال‌ها گریسته، سال‌ها دوست داشته؛ حالا در آخرین کلمات، این دوستی را اعلام می‌کند. به خانواده‌اش گفت که ناراحت نباشند. گفت که این انتخاب اوست. گفت که خوشحال است. این جملات برای کسی که هرگز ندیده‌شان عجیب است.

اما برای کسی که او را می‌شناخت، کاملاً طبیعی بود. چون او از سال‌ها قبل این لحظه را آرزو کرده بود. به جوانان توصیه کرد که قرآن بخوانند. که نماز اول وقت بخوانند. که هیئت را نگه دارند. که دنبال علم باشند. که از خوار کردن دین نترسند. این توصیه‌ها برای یک نظامی عجیب نیست؛ چون او پیش از هر چیز یک انسان معنوی بود. میراث او تنها در کلمات وصیت‌نامه نیست.

میراث او در کسانی است که او را دیدند و تأثیر گرفتند. در رفقای جبهه‌ای که بعد از شهادتش، قوی‌تر شدند. در جوانانی که امروز داستانش را می‌شنوند و چیزی در درونشان بیدار می‌شود. یکی از هم‌زمان او تعریف می‌کرد: **«وقتی علی شهید شد، ما احساس نکردیم که یکی از ما کم شد. احساس کردیم که یکی از ما رفت جلوتر بایستد.» این نوع مرگ، شکست نیست. این نوع مرگ، پیش‌روی است.**

کتاب «کَهِکشان اشک» که بعداً برای روایت زندگی او تهیه شد، خود بخشی از این میراث است. ادعایی جالب دارد: «اولین کتاب بدون متن». روایتی که با تصویر گفته می‌شود. شاید چون زندگی او آن‌قدر پر از رنگ و نور و سایه بود که کلمات از انتقالش عاجز می‌مانند.

کھکشان اشک



هیئت برگزار کنید، حتی باد و نفر
در نماز جمعہ شرکت کنید.

ناصر کاوہ

اشک پل است

شہید سید علی مرتضوی

فصل پنجم

کَهِکشان اشک؛ روایت تصویری یک زندگی

«کَهِکشان اشک» نامی است که برای روایت تصویری زندگی او انتخاب شده است. در این فصل، به این موضوع می‌پردازیم که چرا کلمات گاهی کم می‌آورند.

تصویر چشم‌های سرخ‌شده از گریه، دست‌های پینه‌بسته از کار و چهره‌ی آرام در لحظه شهادت، هر کدام داستانی طولانی دارند.

این فصل تبیین می‌کند که زندگی شهید، خود یک اثر هنری است. عکاسان و راویانی که لحظات حضور او را ثبت کرده‌اند، در واقع قطعاتی از یک پازل الهی را در کنار هم گذاشته‌اند. شهید مرتضوی در این «کَهِکشان»، ستاره‌ای است که راه را به گم‌گشتگان نشان می‌دهد. ما در این بخش به تحلیل نمادین عکس‌های به‌جامانده از او می‌پردازیم؛ از نگاه‌های نافذش در جبهه تا تواضعش در صفوف نماز.

این فصل تأکید می‌کند که روایت تصویری، زبانی جهانی است برای انتقال مفهوم «ایثار» به نسل‌هایی که جنگ را ندیده‌اند. «کهکشان اشک» عنوانی است که هم شاعرانه است و هم دقیق. کهکشان یعنی بی‌شمار. یعنی وسیع. یعنی چیزی که نه آغازش پیداست نه انجامش.

"اشک هم همینطور است. اشک‌هایی که بر امام حسین (ع) ریخته شده از ۱۴ قرن پیش تا امروز، یک کهکشان است."

و در این کهکشان، اشک‌های سید علی مرتضوی هم هستند. ستاره‌ای در این کهکشان. شاید جواب در خود اشک نهفته باشد. وقتی گریه می‌کنی، نمی‌توانی توضیح بدهی. وقتی عشق داری، کلمات کم می‌آورند. تصویر یک چیز را منتقل می‌کند که متن نمی‌تواند: حضور. تصویر تو را آنجا می‌برد. تصویر تو را در آن لحظه می‌گذارد. این کتاب برای «سال‌های آینده» نوشته شده.

این جمله مهم است. کسی که این را نوشته، می‌دانسته که این داستان برای امروز نیست فقط. این داستان باید بماند. باید به نسل‌های بعد برسد. باید جوانانی که هنوز متولد نشده‌اند، روزی این صفحات را ورق بزنند و با آن مرد آشنا شوند.

زندگی شهید مرتضوی یک معادله دارد که در هر عصری صادق است:

کمال انسانی = ایستادگی در برابر ظلم + عمل صالح + عشق اهل بیت

این معادله‌ای است که تاریخ بارها آن را تأیید کرده است. از یاران امام حسین (ع) در کربلا تا شهدای دفاع مقدس؛ این مسیر همان است.

روایت تصویری زندگی او، لحظاتی را ثبت کرده که اگر کلمات بودند، شاید سانسور می‌شدند. لحظه‌ای که در هیئت می‌گریست. لحظه‌ای که در مسجد در سجده بود. لحظه‌ای که در جبهه آرام ایستاده بود. لحظه‌ای که خداحافظی می‌کرد. این لحظات، اگر با کلمات روایت شوند، خطر دارند که به کلیشه تبدیل شوند. اما در تصویر، خام می‌مانند. حقیقی می‌مانند.



موخره

اشک آخر

کتاب به پایان می‌رسد، اما روایت سید علی مرتضوی همچنان جاری است.

شهادت او، نه یک نقطه پایان، بلکه یک «سه نقطه» به معنای ادامه داشتن است. او به تعبیر قرآن، «حی» است و در نزد پروردگارش روزی می‌خورد. این موخره، دعوتی است به تأمل.

ما پس از خواندن این صفحات، چه وظیفه‌ای داریم؟

پاسخ در یک جمله نهفته است: «ادامه دادن مسیر معرفت». اشک‌های ما باید به عمل صالح تبدیل شوند. شهید مرتضوی با خون خود، امضای قبولی اشک‌هایش را گرفت. ما نیز اگر می‌خواهیم در آن کهکشان، سهمی داشته باشیم، باید از مدرسه هیئت، درس ایستادگی بیاموزیم.

یادمان باشد، هر قطره اشکی که برای مظلوم ریخته می‌شود، تیری است به قلب ستمگران تاریخ. سید علی مرتضوی رفت تا به ما بیاموزد که می‌توان در میانه آتش، با یاد حسین (ع) آرام بود. این اثر، برسد به دست همه آنانی که دلشان برای حقیقت می‌تپد.

این کتاب تمام شد، اما داستان تمام نشده است. داستان هرگز تمام نمی‌شود.

چون هر بار که کسی می‌نشیند و برای حسین (ع) می‌گیرد، این داستان از نو شروع می‌شود. هر بار که جوانی در هیئت چیزی در درونش بیدار می‌شود، این داستان ادامه می‌یابد. هر بار که کسی تصمیم می‌گیرد با کرامت زندگی کند، سید علی مرتضوی یکبار دیگر زنده می‌شود.

این کتاب را نوشتیم تا فراموش نشود. اما در حقیقت، فراموش نمی‌شود. چون خدا فراموش نمی‌کند. قرآن می‌گوید: «ولا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون.» آنانی که در راه خدا کشته شدند را مرده مپندار؛ آنها زنده‌اند، در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. این آیه درباره سید علی است. این آیه درباره همه کسانی است که مثل او زیستند.

"آنها رفتند، اما نه به تاریکی؛ به نور. ما چه باید بکنیم؟"

شاید ساده‌ترین جواب این است: ادامه بدهیم. هیئت را نگه داریم. گریه را کم نکنیم. معرفت را بیشتر کنیم. و هر بار که اشک ریختیم، بدانیم که این اشک بی‌ثمر نیست. این اشک دارد ما را می‌سازد. دارد ما را آماده می‌کند برای لحظه‌ای که شاید هرگز نیاید، شاید هم بیاید. شهید مرتضوی آماده بود. نه از سر تصادف؛ از سر سال‌ها تمرین. سال‌ها نشستن در هیئت. سال‌ها گریستن. سال‌ها خواندن. سال‌ها دوست داشتن. «کهکشان اشک» عنوان این کتاب است، اما می‌توانست عنوان یک زندگی باشد. یک زندگی که در آن اشک، نه دشمن بلکه دوست بود. نه ضعف بلکه قوت بود. نه پایان بلکه آغاز بود. در آخر، یک جمله از امام رضا (ع) را دوباره می‌خوانیم: «اگر برای چیزی گریه می‌کنی، برای حسین بن علی گریه کن.» و ما گریه می‌کنیم. نه چون ضعیف‌ایم. چون عاشق‌ایم. و در آخر به قول **شهید سید حسن نصرالله، ما با شهید خود وداع نمی‌کنیم، بلکه به او می‌گوییم به امید دیدار، دیدار با پیروزی خون بر شمشیر یا دیدار با شهادت. والسلام علی من اتبع الهدی.**

همکشان اشک



شهید سید علی مرتضوی

ناصر کاوه

کلام آخر

کیمیای روح و جاده‌ی ابدیت

«اشک، تنها قطره‌ای آب نیست که از چشمان آدمی فرو می‌چکد؛ در مکتب عشق، اشک همان کیمیای روحی است که مس وجود انسان را به طلای ناب ابدیت پیوند می‌زند. کتاب “کهکشان اشک” دعوتی است عمیق به بازخوانی زندگی مردی از تبار آسمان. شهیدی که با تمام وجود دریافت چگونه می‌توان با یک قطره اشک خالصانه در خلوت شب و در میانه هیئت، بهشت را خریداری کرد.

شهید سید علی مرتضوی، سلوک خود را نه در ادعاهای بزرگ، بلکه در همین قطرات زلالِ برخاسته از عمق جان یافت. این پیشگفتار، آغازی است بر شناخت مسیری که نشان می‌دهد چگونه اشک بر سیدالشهدا (ع)، روح را صیقل داده و انسان را برای ایستادن در برابر طوفان‌های سهمگین تاریخ آماده می‌کند. اینجا، اشک نه نشانه ضعف، بلکه رمز قدرت و پل ارتباطی میان زمین خاکستری و آسمان بی‌کران است.

جاده‌ای که انتهای آن، در آغوش کشیدن شهادت و پیوستن به کاروان نور است.»

اشک، برای حسین (ع)

«اگر قرار است چشمی بگرید، چه بهانه‌ای مقدس‌تر و عظیم‌تر از حسین بن علی (ع)؟ در منظومه فکری و اعتقادی ما، اشکی که برای سیدالشهدا (ع) ریخته می‌شود، مرزهای زمان و مکان را می‌شکافد و عزادار را در لحظه عاشورا حاضر می‌کند. این مقدمه به ما یادآور می‌شود که گریه بر حسین (ع)، تنها یک واکنش عاطفی به سوگی تاریخی نیست؛ بلکه یک موضع‌گیری صریح عقیدتی و یک حرکت حماسی است. در مسیر زندگی شهید سید علی مرتضوی، هیئت و خیمه‌های عزاء، کلاس درس ایستادگی و غیرت بودند. او آموخت که اشکی که در تاریکی روضه‌ها بر گونه می‌لغزد، باید در روز روشن میدان نبرد، به اراده‌ای پولادین برای دفاع از حق تبدیل شود. اشک برای حسین (ع)، انسان را از پبله‌ی روزمرگی و خودخواهی بیرون می‌کشد و به او وسعتی می‌بخشد که بتواند جان خویش را فدای آرمانی ابدی کند. این اشک، زبان بی‌زبانان و سلاح بران عاشقان در برابر ظلمت است.»

زبان بی‌زبانان؛ پلی میان ناسوت و لاهوت

«اشک، تنها قطره‌ای شور نیست که بر گونه‌ها می‌لغزد؛ در مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)، اشک زبان بی‌زبانان و عمیق‌ترین پل ارتباطی میان عالم خاک و افلاک است. فصل اول «کھکشان اشک» به ما می‌آموزد که گریستن، برخلاف تصور رایج، هرگز نشانه ضعف نیست،

بلکه یک ابزار عظیم تربیتی و یک مسیر سلوک ناب است. وقتی انسان برای حقیقت و برای مظلومیت سیدالشهدا (ع) می‌گرید، در واقع دست به یک انتخاب بزرگ معنوی می‌زند؛ انتخابی که بر اساس روایات امام صادق (ع)، چشم‌ها را از حسرت روز جزا در امان می‌دارد. این اشک، از روی ترس از جهنم یا حتی شوق بهشت نیست، بلکه از سر عشق و خشیت است. اشکی که مس وجود را در کوره محبت ذوب می‌کند، انسان را صیقل می‌دهد، غبار غفلت را از قلب می‌شوید و او را برای ایستادن در برابر تاریکی‌ها آماده می‌کند. اشک با معرفت، نوری است که راه را به سوی ابدیت روشن می‌سازد.»

از خلوت هیئت تا خط مقدم حماسه

«هیئت، تنها مکانی برای سوگواری صرف نبود؛ برای شهید سید علی مرتضوی، هیئت خانه دوم، مدرسه عشق و خاستگاه بیداری بود. او که با زمزمه‌های نام حسین (ع) قد کشیده بود، نماز اول وقت، دعای کمیل و تهجد شبانه را نه از روی عادت، که به عنوان نیازی برای پرواز روح می‌دید. هنگامی که جنگ درگرفت و راه رسیدن به کربلا بسته شد، سید علی متوقف نماند؛ او کربلای خود را در سنگرهای جبهه‌های غرب و جنوب یافت. در میانه آتش، انفجار و خون، او همان جوان آرامی بود که در خلوت روضه‌ها می‌گریست؛ با این تفاوت که اکنون با یقینی استوار، در برابر باطل ایستاده بود. سید علی نشان داد که بسیج، امتداد همان مسیر انسان‌سازی هیئت در میدان عمل است. او

به ما آموخت که میان مرگ و شهادت فاصله‌ای است به وسعتِ آسمان؛ یکی پایانی تاریک است و دیگری، آغازی پرشکوه در جوار رحمت الهی.»

هیئت؛ سنگر اول و مکتب انسان‌ساز

«در نگاه سطحی، شاید هیئت تنها یک گردهمایی مذهبی یا مراسمی برای سوگواری به نظر برسد؛ اما در منطق شهید سید علی مرتضوی، هیئت هرگز یک «سرگرمی مذهبی» نبود، بلکه یک «نظام تربیتی» جامع و بی‌نقص بود. هیئت، سنگر اول مبارزه با نفس و مدرسه عشقی است که در آن، انسان‌ها از حصار منیت رها می‌شوند.

در همین خیمه‌های عزاداری بود که سید علی، رسم و آداب «نوکری» برای اهل بیت (علیهم‌السلام) را مشق کرد؛ همان آداب خالصی که بعدها در جبهه‌های نبرد، او را به مقام رفیع «سیادت» و بزرگی رساند.

هیئت تنها یک تشکل سازمانی نیست؛ یک روح مشترک، یک پیمان نانوشته و بستری عمیق در فرهنگ شیعی است که در آن، قطرات اشک به اقیانوس آگاهی پیوند می‌خورد. در این مکتب، انسان می‌آموزد که چگونه با اشک چشم، زنگار از آینه دل بزداید و برای یاری حق در میدان‌های سخت زندگی، شجاعانه قد علم کند.»

وصیت‌نامه؛ مانیفست یک روح بی‌قرار

«وصیت‌نامه یک شهید، تنها چند سطر نوشته روی کاغذ برای تقسیم اموال یا سفارش‌های روزمره نیست؛ بلکه چکیده یک عمر سلوک، و مانیفست معنوی انسانی است که در یک قدمی ملاقات با پروردگارش ایستاده است. وصیت‌نامه شهید سید علی مرتضوی، میراثی گران‌بها و پیامی زنده برای آینده است. این کلمات، صدای رسای مردی است که از مرزهای مادی عبور کرده و حقایق عالم را با چشم دل دیده است. او در آخرین سطور زندگی‌اش، نقشه راه را برای جا ماندگان ترسیم می‌کند؛ نقشه‌ای که قطب‌نمای آن، عشق به اهل‌بیت (ع)، استقامت در راه حق و حفظ روحیه هیئتی و بسیجی است. خواندن این وصیت، دعوت‌نامه‌ای است برای بیداری؛ تا فراموش نکنیم امنیت و آرامش امروز ما، روی ستون‌هایی از خون و اشک پاک‌ترین فرزندان این سرزمین بنا شده است. پیام او، چراغ راهی است که هرگز در طوفان‌های زمانه خاموش نخواهد شد.»

فرا‌تر از کلمات؛ تماشای یک کهکشان

«گاهی کلمات از بیان عظمت یک روح قاصرند و زبان در توصیف آنچه بر یک انسان عاشق گذشته است، باز می‌ماند. در اینجا است که تصویر به میدان می‌آید تا راوی ناگفته‌ها باشد. فصل پنجم کتاب، دعوتی است برای تماشای «کهکشان اشک»؛ یک روایت تصویری از

زندگی شهید سید علی مرتضوی. هر عکس در این کهکشان، به تنهایی هزاران کلمه در دل خود نهفته دارد؛ از لبخندهای خالصانه در میان غبار جبهه‌ها، تا چشم‌های بارانی در تاریکی خیمه‌های عزاداری. این تصاویر، تنها ثبت یک لحظه از گذشته نیستند، بلکه پنجره‌هایی رو به ابدیت‌اند که ما را مستقیماً به حال و هوای درونی او متصل می‌کنند. در این روایت تصویری، ما سیر تکامل یک انسان را می‌بینیم؛ از قطره‌ای کوچک و بی‌ادعا در هیئت، تا ستاره‌ای درخشان در کهکشان بی‌نهایت شهادت.»

سه نقطه تا ابدیت؛ پایان کتاب، آغاز رسالت ما

«ورق زدن آخرین صفحه کتاب، پایان داستان سید علی مرتضوی نیست. در مکتب شهادت، مرگ نقطه پایانِ خطوطِ زندگی نیست، بلکه سه نقطه‌ای است که مسیر را به سوی ابدیت امتداد می‌دهد (...). موخره کتاب با عنوان «اشک آخر»، ما را با یک پرسش اساسی روبرو می‌کند: پس از خواندن این سرگذشت، اکنون رسالت ما چیست؟ اشکی که در سوگ و یا در مسیر شناخت این شهیدان ریخته می‌شود، نباید تنها در حصار یک احساس زودگذر باقی بماند. اشک آخر، درنگِ بیداری است؛ دعوتی است تا این قطراتِ برخاسته از معرفت را به «عمل صالح» و ایستادگی در مسیر حق تبدیل کنیم. داستان سید علی به پایان نرسیده است؛ این ماییم که باید ادامه این روایت را در سطر سطر زندگی امروزمان زندگی کنیم و نگذاریم چراغی که او با خون خود برافروخت، خاموش شود.»

هیت: اولین سنگر و مکتب انسان سازی

